

فصل اوّل:

مبادی تحقیق

الف) تعریف موضوع :

از جمله قدیمی‌ترین آثار نثر فارسی که به دست ما رسیده کتاب «تاریخ سیستان» است که در دو قسمت متمایز از یکدیگر و در دو سبک مختلف از دو دوره متفاوت، ظاهراً بوسیله دو نویسنده نگارش یافته است. قسمت اول این کتاب بسیار قدیمی است، چنان‌که در آن فصل‌هایی از نثر نویسندگان متقدم «ابوالمؤید بلخی» و «بشرمقسم» نقل گردیده و بقیه تا جلوس طغرل اول (۴۴۴ یا ۴۴۵هـ) بریک روش و به سبکی بس قدیمی که نمودار سبک بلعمی است انشا شده و از این تاریخ تا سال ۷۲۵ با سبکی دگرگونه پایان یافته است که باید آن شیوه را مخلوطی از دوره دوم و سوم نثر فارسی دانست. با این همه تاریخ سیستان از حیث سبک کلی، از آخرین نمونه‌های نثر فارسی دوره اول به شمار می‌رود که ویژگی‌های بارز آن سادگی بیان، ایجاز و اختصار و رسایی مفهوم است و به دلیل نزدیکی قابل توجه با زبان زنده آن روزگار، دارای نشانه‌های پرشماری از کاربرد واژگان کهن، ترکیبات، تعبیرات و اصطلاحات و چگونگی پیوندهای نحوی جمله‌های زبان گفتگوست.

ب) سؤالات پژوهشی:

- ۱- کتاب «تاریخ سیستان» از نظر سبک نثر فارسی دارای چه ویژگی‌هایی است؟
- ۲- در عرصه صرف کلمات و مقوله‌های دستوری، چه ویژگی‌های دستورتاریخی در این اثر به کار رفته است؟
- ۳- عناصر نحوی و ساختار جمله‌ها در نثر کتاب «تاریخ سیستان» چه ویژگی‌هایی دارد؟

ج) روش تحقیق :

این تحقیق از نوع بنیادی و روش بررسی آن تحلیلی- توصیفی است که به شیوه کتابخانه‌ای

صورت می‌گیرد. ابتدا با مطالعه متن کتاب، قواعد مربوط به هر مورد دستوری استخراج می‌گردد و مثال‌ها و شواهدی که مبین مباحث دستور تاریخی زبان فارسی باشد یادداشت می‌شود و سرانجام، با دسته بندی یادداشت‌ها و شواهد، فصل‌های رساله نگارش می‌یابد.

د) سابقه تحقیق:

نخستین بار مرحوم بهار در سال ۱۳۱۴، ضمن تصحیح کتاب «تاریخ سیستان»، در مقدمه‌ای که بر آن نگاشته به برخی از خصوصیات صرفی و نحوی کتاب اشاره کرده است. و هم او در کتاب «سبک شناسی» (۱۳۲۰) به تشریح ویژگی‌های سبکی آن پرداخته است. بعد از آن مرحوم محمود شفیعی به موضوع عناصر دستور تاریخی و خصائص دستوری شاهنامه فردوسی در کتاب «شاهنامه و دستور» (۱۳۴۳) پرداخت و پس از آن مرحوم خانلری در کتاب «تاریخ زبان فارسی» (۱۳۶۷) ویژگی‌های تاریخی زبان فارسی را تشریح کرد. دکتر خطیب رهبر نیز در کتاب «حرف اضافه و ربط» (۱۳۶۷) تحوّل تاریخی حروف اضافه و ربط را مورد بررسی قرار داد. اما تاکنون تحقیقی که به طور خاص دربرگیرنده ویژگی‌های تاریخ سیستان و عناصر دستور تاریخی آن باشد انجام نشده است. این پژوهش می‌کوشد ویژگی‌های سبکی و عناصر دستور تاریخی نثر کتاب «تاریخ سیستان» را با ذکر شواهد و امثال لازم از متون متقدم و متأخر مورد بررسی قرار دهد.

ه) اهمیت و ضرورت تحقیق:

هدف از اجرای این پژوهش، بررسی ویژگی‌های نثر کتاب «تاریخ سیستان» و استخراج قواعد و ضوابط حاکم بر زبان فارسی در آن روزگار، و نیز تبیین چگونگی کاربرد ویژگی‌های دستور تاریخی در عرصه صرف کلمات و مقوله‌های دستوری، همچنین شناخت عناصر نحوی و ساختار جمله‌ها در این کتاب است.

و) کاربرد نتایج تحقیق:

نتایج این تحقیق برای دانشجویان ادبیات فارسی و محققان عرصه‌های دستور زبان و سبک‌شناسی فارسی سودمند خواهد بود و به فهم بخش‌هایی از این متن تاریخی- ادبی کمک خواهد کرد و نیز موجب توجه و آشنایی بیشتر با صورتی دیگر از زبان فارسی در اعصار گذشته خواهد شد.

فصل دوم:

تاریخ سیستان و ویژگی های آن

تاریخ سیستان و مزایای آن :

تاریخ سیستان یا به گفته برخی سیستان نامه، کتابی است درباره رویداد های سیستان، که به زبان فارسی نگاشته شده است. این کتاب نخستین بار در سالهای ۱۲۹۹-۱۳۰۲ هج با عنوان تاریخ سیستان، بدون تصحیح انتقادی و تنها به انگیزه حفظ متن از خطر نابودی، به صورت پاورقی در روزنامه ایران قدیم (از شماره ۴۷۴-۵۶۴) به چاپ رسید. تقریباً یک قرن بعد میلتن گلد در ۱۹۷۶م ضمن ترجمه این اثر به زبان انگلیسی آن را تاریخی «اسلامی» معرفی کرد.^۱

به گفته ملک الشعراى بهار، مصحح تاریخ سیستان، از این اثر تنها یک نسخه وجود دارد که در اواسط قرن هشتم یا اوایل قرن نهم کتابت شده است. وی این اثر را با افزودن مقدمه ای مفصل و سودمند تصحیح کرده و در ۱۳۱۴ش در تهران به چاپ رسانده است. تاریخ دقیق تألیف این کتاب معلوم نیست اما آنچه مسلم است بین سالهای ۴۴۵ تا ۷۲۵ هج به وسیله مؤلف یا مؤلفانی ناشناس تألیف شده است.^۲

ظاهراً تاریخ سیستان به قلم دو یا سه نفر، به نوبت نوشته شده است: قسمت اول کتاب که از آغاز بنای شهر سیستان (زرنگ) در عهد باستان به دست گرشاسب تا سال ۴۴۸ق است، در زمان ابوالفضل نصرین احمد (متوفی ۴۶۵هق) ملقب به تاج الدین، امیر سیستان، تألیف شده است. مؤلف در این بخش که با حمد و ستایش خدا آغاز شده، پس از آن که از برخی شخصیت های ایران باستان یاد می کند (ص ۴۹-۵۵)، درباره عیاران و خوارج سیستان؛ نامه هارون الرشید به حمزة بن عبدالله (متوفی ۲۱۳هق)، از رؤسای خوارج در سیستان، و پاسخ او به هارون، چگونگی تسلط ترکان بر سیستان، امیران صفاری و فتوحات آنان توضیحات مفصّلی ارائه می دهد و بر خلاف مورخان

۱- منوچهر پزشک، تاریخ سیستان، مندرج در: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران،

مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۵، ج ۱۴، ص ۲۹۴.

۲- محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، مقدمه تاریخ سیستان، تهران، انتشارات معین، ۱۳۸۱، صص ۱۷ و ۱۸.

دولتهای سامانی، سلجوقی و غزنوی که با صفاریان به رقابت و دشمنی پرداخته بودند، از آنان به نیکی یاد می‌کند.^۱ از این رو «تمجید نویسنده از یعقوب بن لیث، عمرو بن لیث و ابوجعفر احمد بن محمد بن خلف دیدگاه منفی مورخان بیرون از سیستان و ضد صفاری را تلطیف و جبران می‌کند و از لا به لای مطالب این کتاب معلوم می‌شود که صفاریان در بین مردم سیستان از محبوبیتی زیاد برخوردار بوده‌اند. چنان که نویسنده آن، عزل حاکم بومی صفاری امیرخلف بن احمد را به وسیله سلطان محمود فاجعه بزرگی برای سیستان قلمداد کرده است.»^۲

مؤلف این بخش، در شرح آمدن طغرل سلجوقی به سیستان در ۸ محرم ۴۴۵ق از او با عبارت «ادام الله ملکه» یاد می‌کند که نشانه زنده بودن مؤلف در آن تاریخ است.^۳ پس از این هیچ عبارت دیگری که دال بر شناسایی مؤلف باشد، در متن دیده نمی‌شود. دنباله مطالب به همان شیوه آغازین تا ۱۴ جمادی الآخر ۴۴۸ق ادامه می‌یابد. اما ناگهان رشته مطلب می‌گسلد، و سیر طبیعی حوادث تغییر می‌کند و پس از ۱۷ سال وقفه، حادثه ای در ۲۳ جمادی الآخر ۴۶۵ق با سبک و سیاق متفاوت گزارش می‌شود. به گونه ای که «جملات کتاب هم از حیث لغت و ترکیب و هم از حیث سیاق تاریخی یکباره عوض می‌شود، جملات مصدری به جای تفصیل مرتب پیش می‌آید و این جمله‌ها متوالی و متتابع می‌شود و در ضمن آنها گاهی بیست و دو و گاهی شانزده و گاهی یازده سال از متن تاریخ گم می‌شود.»^۴ این شیوه نگارش همچنان تا وقایع سال ۶۹۵ق ادامه می‌یابد. سپس بار دیگر ناگهان شیوه نگارش تغییر می‌کند و ماجرای مخالفتها و نیروهای رکن‌الدین محمود با پدرش، نصیرالدین و برادرش، شاه نصرت‌الدین، شاهان محلی سیستان، همراه با

۱- شهناز رازپوش، تاریخ سیستان، مندرج در: دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حدّاد عادل، تهران، بنیاد

دایرة المعارف اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۲۲۵.

۲- اشیولر و دیگران، تاریخ نگاری در ایران، ترجمه و تألیف، یعقوب آژند، تهران، نشرگستره، ۱۳۸۰، صص ۲۶ و ۲۷.

۳- محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، مقدمه تاریخ سیستان، ص ۲۲.

۴- همان، ص ۲۵.

تفصیل اما بدون ذکر تاریخ وقوع حوادث گزارش می شود. فقط از مقایسه آخرین تاریخی که از لا به لای واپسین عبارت کتاب دریافت می شود (۷۲۷ق) با اثر تاریخی متأخر، احیاءالملوک از شاه حسین بن ملک غیاث الدین محمد (تألیف در نیمه اول سده ۱۱ق) می توان پی برد که نویسنده این چند صفحه پایانی، خود در آن سال یعنی ۸ سال پس از صلح فرزندان نصیرالدین زنده بوده است. (که بهار ظاهراً با مسامحه آن را ۷۲۵ق نوشته است).

در بخش دوم، اگرچه مؤلف حوادث مربوط به سیستان را تا زمان خود به شیوه سالنامه نگاری البته فهرست وار، بیان کرده است، اما اهمیت آن، که دست کم دو سده پس از بخش نخست نوشته شده، از لحاظ تاریخی کم نیست و در برخی وقایع مأخذ تکمیلی مهمی به حساب می آید. واپسین بخش کتاب نیز، که از چند صفحه تجاوز نمی کند، به گواهی نثر آن، بی شک توسط مؤلفی بر کتاب افزوده شده که زودتر از سده ۹ق نمی زیسته است.^۱

درباره نویسندگان هیچ یک از بخش های سه گانه کتاب آگاهی دقیقی در دست نیست، اما بر پایه برخی قراین موجود، مرحوم بهار، مصحح تاریخ سیستان، مولانا شمس الدین محمد موالی را مؤلف قسمت نخست و محمود بن یوسف اصفهانی را مؤلف قسمت دوم دانسته است. همچنین برخی اصل تاریخ سیستان را عربی دانسته اند که به فارسی برگردانیده شده، اما بهار این ادعا را رد کرده و نوشته است که گاه مطالبی از متون عربی به آن اضافه شده است. وی تاریخ سیستان را یکی از سه کتاب قدیم نثر فارسی، و همپایه تاریخ بلعمی و تاریخ بیهقی و تاریخ گردیزی دانسته و افزوده است که با توجه به ترکیبات و واژه ها و اصطلاحات به کار رفته در این کتاب، نثر آن از نثر کتابهای مذکور قدیم تر می نماید. از دیگر دلایل او درباره قدمت این اثر، ذکر نام شهرها و قصبه هایی است که با حملات سلجوقیان و مغولان به کلی ویران شده و از آنها در کتاب های جغرافیایی و تاریخی متأخر، مانند معجم البلدان یاقوت حموی یا نزهت القلوب حمدالله مستوفی یا

۱- منوچهر پزشک، تاریخ سیستان، ج ۱۴، صص ۲۹۴ و ۲۹۵.

تاریخ هرات یا احیاءالملوک و غیره اثری نیست.^۱

با اندک دقت می توان دریافت که «نثر تاریخ سیستان یکدست نیست، نثر بخش ابتدای آن متأثر از نثر ابوالمؤید بلخی و بشر مقسم است و تا جلوس طغرل اول (۴۲۹-۴۵۵ق) نثری قدیمی شبیه به نثر بلعمی دارد. در قسمت دوم سبک کتاب از لحاظ ادبی و تاریخی تغییر می کند و نثر آن آمیزه ای از نثر سده ششم و هفتم می شود، جملات نیز استحکام قسمت نخست را ندارند.»^۲

مزایای این تاریخ:

بی تردید قسمت اول تاریخ سیستان به سبب ویژگیهای تاریخی و ادبی آن، ارزشمندترین بخش کتاب است. نخستین ویژگی کتاب به منابع آن مربوط می شود. مؤلف در آغاز (ص ۷۵، ۴۹) به دو مأخذ خود یعنی کتاب گرشاسب اثر ابوالمؤید بلخی و فضایل سجستان از هلال یوسف اوقی (اوقی) اشاره می کند که اکنون هیچ یک در دست نیست. افزون بر این دو اثر، از منابع مهم دیگری چون: اخبار سیستان از نویسنده ای نامعلوم (ص ۵۶)، عجایب بر و بحر از بشر مقسم (ص ۵۸)، شاهنامه فردوسی (ص ۵۳)، سیرالملوک از عبدالله بن مقفع (ص ۵۶)، کتاب الخراج از ابوالفرج قدامه بن جعفر (ص ۵۶، ۶۷)، کتاب انبیاء از علی بن محمد طبری (ص ۵۵)، تاریخ محمد بن موسی خوارزمی (ص ۹۵)، بلدان و منافع آن از نویسنده ای نامعلوم (ص ۶۱) و کتاب بندهشن زرتشتیان (ص ۶۰، ۶۱) یاد می کند. در عوض از نویسندگانی چون: مسعودی، طبری، بلعمی، بیهقی، گردیزی و امثال آنان که در قرن چهارم می زیسته اند، نامی نمی برد و این خود از یک سو قدمت تألیف این کتاب را می رساند و از سوی دیگر، نشان می دهد که در عهد او مورخان مذکور و تواریخ آنان هنوز شهرتی بسزا نداشته، و کتب قدما متداول بوده است.^۳

۱- محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، مقدمه تاریخ سیستان، ص ۱۹-۲۷ (باتلخیص).

۲- شهناز رازپوش، تاریخ سیستان، ج ۶، ص ۲۲۵.

۳- محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، مقدمه تاریخ سیستان، ص ۲۰ و ۲۱.

مطالبی که تاریخ سیستان از منابع یاد شده نقل می کند، آمیخته ای است از تاریخ باستانی ایران و داستانهایی از دوره استیلای عرب، گزارشهایی از تاریخ خاص جزیره العرب و اختصاص بخشی به سیره پیامبر اکرم (ص)، و نیز شرح و توضیح وقایع تاریخ خلفا و امویان و عباسیان تا آنجا که به سیستان و امیران آن سرزمین مربوط می شود. با توجه به این که بیشتر منابعی که مؤلف نام برده است، به زبان عربی نوشته یا ترجمه شده بوده اند، شکی نیست که مطالب این قسمتهای کتاب از عربی نقل و ترجمه شده است.^۱

دیگر: آنچه تاریخ سیستان را به عنوان تاریخ محلی، سخت مورد توجه خاورشناسان قرار داده، توجه مؤلف به ایران باستان است که آگاهیهای ارزشمندی از آن به دست می آید.^۲

دیگر: تاریخ سیستان تنها کتابی است که درباره ساختن آتشگاه کرکویه در سیستان سخن رانده و با ذکر مطالبی از کتاب بندهشن زردشتیان، توجه مؤلف را به جایگاه سیستان در فرهنگ ایران باستان و دین و آیین آن پس از سلطه عرب، نشان می دهد، و معلوم می دارد که سیستان، تا عصر مؤلف کتاب یعنی اواسط قرن پنجم جایگاه اصلی طایفه مغان و علما و متکلمان زردشتی و مرکز عمده دین مزدیسنی بوده است. در حالی که هیچ یک از مورخان اسلامی از عرب و عجم تا دیرباز نام بندهشن را نمی دانسته یا اگر دانسته ذکر نکرده اند. و نیز تنها کتابی است که از زردشتیان با نام حقیقی آنها «مزدیسنان» یاد کرده، و گوید: «چون زرتشت بیرون آمد و دین مزدیسنان آورد رستم آن را منکر شد.»^۳

دیگر: مؤلف تاریخ سیستان از یک سو با ذکر سرود کرکوی در ۵ بیت که ۸ مصراع نخست آن قافیه یکسان، و آخرین بیت قافیه ای دیگر دارد، کهن ترین شعر فارسی دری شناخته شده را حفظ کرده است، و از سوی دیگر با شرح واکنش یعقوب در هنگامی که او را به شعر تازی

۱- منوچهر بزشک، تاریخ سیستان، ج ۱۴، ص ۲۹۵.

۲- همانجا.

۳- محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، مقدمه تاریخ سیستان، صص ۴۳ و ۴۴.

ستودند و ذکر عبارت بسیار مهم « و بدان روزگار نامه پارسی نبود» و سپس شرح رواج شعر فارسی، برخی محققان را بر آن داشته است تا افزون بر شعر فارسی، رواج زبان فارسی دری را هم از همان روزگار بدانند و روایت این تاریخ را درباره آغاز شعر فارسی نسبتاً درست ترین روایتها بشمارند.^۱

دیگر: گزارشهای جذابی که مؤلف از شکل گیری هسته های مقاومت و استقلال طلبی چون خوارج و عیاران که در نهایت به فرمانروایی صفاریان انجامید، و نامه هارون الرشید به حمزه بن عبدالله خارجی و پاسخ حمزه به او، و شرح بر آمدن یعقوب لیث و کارهای او و برادرش، عمرو، ارائه داده، کتاب را به اثری یگانه مبدل ساخته است.^۲

دیگر: داستان نصر بن احمد با امیر ابوجعفر صفاری است که در ضمن آن قصیده نونیه ۹۴ بیتی رودکی را در ستایش امیر ابوجعفر به تمامی آورده، و به این ترتیب، با حفظ ابیاتی از اندک شعر بازمانده رودکی بر دوستاران زبان و ادب پارسی منت نهاده است.^۳

دیگر: معرفی چهار شاعر قدیمی به نامهای: محمد بن وصیف کاتب سجزی و بسام کورد خارجی و محمد بن مخلد و صانع (صایغ) بلخی و ذکر ابیاتی از آنهاست که در جای خود حائز اهمیت بسیار است.^۴

دیگر: نقل روایات و داستانهایی است که یا در هیچ تاریخی نیامده و یا اگر آمده به این تفصیل ذکر نشده است. نظیر: داستان ایران بن رستم، مرزبان سیستان و قصه او با ربیع بن زیاد امیر عرب، داستان مهلب بن ابیع صفره و سبب سالاری یافتن او، داستان رستم بن مهر هرمزدالمجوسی و سخنان حکمت آمیز او، داستان بخشش معن بن زایده درباره مروان بن ابی-

۱- ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۷۰، ج ۱، صص ۱۶۸-۱۶۵ و ۱۷۹.

۲- منوچهر پزیشک، تاریخ سیستان، ج ۱۴، ص ۲۹۶.

۳- محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، مقدمه تاریخ سیستان، ص ۴۵.

۴- همانجا .

حفصه شاعر و نیز روایتی در شعر فارسی یزید بن مفرغ شاعر (آبست و نبیذست...) دارد که آغانی و جاحظ و دیگران آن را ذکر نکرده اند.^۱

دیگر: مؤلف تاریخ سیستان به عنوان تاریخی محلی، در ذکر حوادث تاریخی تنها به ذکر رؤس مطالب و شرح حال ساده پادشاهان، از مرگ و ولادت و ولایت گرفتن و عزل و نصب وزیران و امیران و شکستها و پیروزیها، اکتفا نکرده است، بلکه با لطافت و زیبایی و به غایت سادگی و روانی به شرح و تفصیل رویدادهایی پرداخته است که یا از چشم بسیاری از تاریخ نگاران متقدم و همعصر چون گردیزی دور مانده و یا به سبب رعایت ایجاز و اختصار به آنها نپرداخته اند.^۲

ارزش های ادبی تاریخ سیستان:

افزون بر ارزش تاریخی، تاریخ سیستان به لحاظ ارزش های ادبی و نثر آن، یکی از بهترین آثار نثر پارسی آغاز سده پنجم به شمار می رود. زبان متن، در مجموع، همان زبان پارسی دری رایج تا سده پنجم است. عبارتهای کوتاه و رسا همراه با ترکیبهای بدیع و اصطلاحات ناب پارسی از ویژگیهای این متن است. لغات و ترکیبهای عربی بسیار کم دارد به طوری که مجموع واژگان عربی متن در جاهایی که مؤلف از منابع پارسی یا پهلوی نقل و ترجمه کرده، از صدی سه و در سراسر کتاب از صدی پنج تجاوز نمی کند.^۳ با وجود گسستگی هایی که در نسخه بازمانده راه یافته، این اثر به لحاظ شیوایی و زیبایی متن در کنار قدیمی ترین کتب فارسی نظیر تاریخ بلعمی (بین ۳۵۰-۳۶۰ق) و حدودالعالم (۳۷۲ق) قرار دارد.^۴

۱- محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، مقدمه تاریخ سیستان، ص ۴۴ (با تلخیص).

۲- همو، سبک شناسی، چاپ ششم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۵۱.

۳- همان، ج ۱، صص ۲۶۶-۲۵۸.

۴- محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، مقدمه تاریخ سیستان، ص ۲۸.

ویژگی های سبکی:

در بیان سبک تاریخ سیستان و اختصاصات صرفی و نحوی آن می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

(۱) در سادگی و ایجاز و نیابوردن کلمات مترادف و مکرر و ایراد جملات کوتاه به هیچ یک از کتب فارسی شباهت ندارد. سجع هیچ ندارد و گویی با این صنعت آشنا نبوده است.^۱

(۲) در استعمال کلمات عربی اعتدال دارد و هر جا واژگان عربی استعمال کرده، همانهایی بوده است که در میان مردم عصر رایج بوده و غالب آنها در تاریخ بلعمی هم آمده است. از قبیل حرب، هول، قوت، هزیمت، صعب، به ترتیب به جای جنگ و بیم یا بیمناک و نیرو و گریز و سخت، یا اصطلاحات دیوانی عربی مانند: عامل، خراج، سلطان، قضاوت، خطبه، ناحیت، شحنة، مظالم و امثال اینها که بوسیله حکمرانان عرب در ضمن اداره مملکت به جای مانده است.^۲

(۳) اجتناب از استعمال لغات مشکل و متروک فارسی که بسیاری از آنها در شعر این دوره دیده می شود. از روش کتاب پیداست که نویسنده چون سایر نویسندگان کتب تاریخی قدیم سعی داشته است چنان بنویسد که همه مردم بتوانند بخوانند و دریابند.^۳

(۴) استعمال لغات و ترکیبات در معانی بدیع و تازه نظیر: بخشش: بخش و تقسیم (ص ۶۶، ۳۰۱)، پوست: نیام شمشیر (ص ۹۸)، چشم بینش: سرشناس و معروف (ص ۷۲)، چشم دیدی: ریاکاری (ص ۱۳۲)، دیگر: مثل و مانند (ص ۸۸)، پادشاهی: سلطنت، مملکت (ص ۸۴) بیرون گذاشتن: آزاد ساختن (ص ۳۵۱)، بز: با (ص ۳۴، ۶۲)، فرو کرده: خاموش (ص ۸۴)، گوشانه: گوشه و کنار (ص ۳۸۰)، نزدیکیان: نزدیکیها (ص ۹۰، ۲۸۸)، نگرش و بی نگرش: ملاحظه و رعایت و

۱- محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، مقدمه تاریخ سیستان، ص ۲۸.

۲- همانجا، (با تلخیص).

۳- همان، ص ۲۹.

دقت (ص ۲۵۹، ۲۱۴)، یا نه: اگر نه، وآلآ. (ص ۵۸، ۱۸۳)^۱

(۵) به کاربردن کلمه «تا» مکرر و به معانی مختلف. نظیر:

- جهد کن تا کسی بیاید و تو را بستاند تا مرا عذر نباشد و تا زیان ندارد. (ص ۲۵۶)

- می دیدم تا شکم او پاره کرد و ندانم تا نیز چه کرد. (ص ۱۰۱)

(۶) ذکر شکل کامل بعضی افعال و اسامی که ممکن است از مختصات گوییش خاصی باشد، مانند: اشتر، اسپرد، اشنید، اشکم، استاند. و گاهی هم اختصارهایی دارد، در افعال، مانند: بیستانید، به جای بایستادانید، و در حروف مانند: تخفیف (از) به (ز) چون زانچه، زینجا، زانجا، زپس، زین، زو، و غیره، و گاهی در اسامی و کنیه ها مانند: اسمعیل، بوالقاسم.

(۷) به کار بردن افعال با پیشوند های قدیمی. مانند: فرا رسیدند (ص ۱۵۸)، برگرفت (ص ۱۳۳)،

اندرگرفتند (ص ۱۲۷)، باز خرید (ص ۱۲۸)، فرو گرفت (ص ۱۶۲)، فراز رسید (ص ۳۳۴).

(۸) تکرار «باز» به جای فاء ابتدایی عربی و معادل «پس»، مانند:

- باز یزید بن معاویه اسود بن سعید را به سیستان فرستاد. (ص ۱۳۰)

- باز مأمون ولایت سیستان و خراسان طاهر بن الحسین را داد. (ص ۱۸۹)

و گاهی عوض واو عطف عربی بر سر جمله های معطوف، چون:

- کارها رفت که اندر کتاب و سنت آن را حجتی ندیدند... چون حرب جمل و کشتن طلحه و زبیر...

باز خلاف معاویه و حرب صفین... باز جمع گشتن گروه بر معاویه... باز کشتن مصعب بن الزبیر... و

آنچه بدین ماند که اگر همه یاد کرده آید قصه دراز شود. (صص ۱۳۵-۱۳۴)

و گاهی نیز به معنی «به» بر سر اسم،^۲ مانند:

- (مهدی بن منصور) تمیم بن عمر را باز هرات فرستاد. (ص ۱۶۶)

- احمد بن خالد به هزیمت باز خراسان شد. (ص ۱۹۱)

۱- محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، مقدمه تاریخ سیستان، صص ۳۰-۳۲.

۲- همان، ص ۳۳.

- مردمان باز جای و خرد باز آمدند. (ص ۲۲۵)

۹) استعمال مکرر کلمه «آل». چون:

- امیر خلف اندر حصار هیچ علفه نگذاشته بود آل حصارى بود خالى از همه چیزى آل فرشى دست

فرو کرده بودند اندر صفه قلعه ارگ، آل هیچ دیگر گذاشته نبود به عمد را. (ص ۳۲۰)

۱۰) آوردن مکرر «ب» تأکید بر سر فعلهای ماضی و مصدر، چون: بگرفت و بکشت (ص ۵۲)،

برسید (ص ۸۵)، بستدن (ص ۲۹۷)، ببالیدن (ص ۹۶)، و نیاوردن این حرف بر سر فعلهای نفی و

نهی - چنان که در تاریخ بلعمی و بیهقی آمده است - جز در یک مورد، مانند: بنگذاشتند (ص ۱۳۵).

۱۱) استعمال واژه «اندر» به جای «در» بویژه در بخش اول کتاب، که در آوردن آن تا

حدی افراط کرده است؛ زیرا هم پیش از اسم آمده و هم بعد از کلمات مضاف به باء اضافه برای

تأکید و هم در مقام پیشوند. چون: اندر افکندند به سرای قصر اندر (ص ۲۵۶)، به راه اندر،

(ص ۱۲۸)، به دریا اندر (ص ۹۴)، به بلخ اندر (ص ۲۲۰).

۱۲) جمع بستن کلمات عربی به شیوه فارسی، مانند: رسولان (ص ۲۲۷)، ملکان (ص ۳۶۶)،

نقیبان (ص ۳۷۱)، جدان (ص ۳۱۴)، حرب ها (ص ۱۴۹)، مال ها (ص ۱۳۸)، حدیث ها (ص ۳۴۲).

۱۳) جمع بستن برخی اسامی جمع، چون: مردمان (ص ۵۳)، خلقان (ص ۹۹)، لشکرها

(ص ۲۱۸) سپاه ها (ص ۱۱۷ و ۱۵۸).

۱۴) جمع بستن دوباره جمع های مکسر عربی با نشانه های جمع فارسی، چون: عجایب ها

(ص ۶۰ و ۹۰)، حیل ها (ص ۳۴۶)، نواحی ها (ص ۳۶۱).

۱۵) مطابقت صفت با موصوف در مفرد و جمع یا تذکیر و تأنیث، نظیر: زنی بزرگوار مؤمنه

صالحه (ص ۸۰).

۱۶) جمع بستن کلمات مختوم به «الف» در پاره ای موارد بدون یای الحاقی، چون:

ناسزآن (ص ۲۷۰)، کندآن / کندآن (ص ۸۷).

۱۷) کاربرد «دودیگر، سدیگر، دویم، سیم، سیوم» به جای «دوم و سوم»، نظیر:

سدیگر (ص ۳۴۵، ۱۹۶)، سیم (ص ۳۴۸)، سیوم (ص ۳۴۳ و ۳۴۶)، دویم (ص ۳۴۴ و ۳۶۳).

۱۸) کاربرد حروف اضافه کهن، چون: از بهر، از بهر... را (صص ۱۸۸ و ۲۲۸)، زی (ص ۸۰ و ۲۷۶)، دون (صص ۵۷ و ۲۱۴).

۱۹) کاربرد افعال انشایی یا مطیعی و شرطی و تمنایی با یاء مجهول، به ترتیب مانند:

- امیر خراسان ... گفت همه نعمتی ما را هست اما بایستی که امیر با جعفر را بدیدی. (ص ۳۰۲)

- اگر دانستمی که چنین چیز بینم و شنوم، او را اینجا نیاوردمی. (ص ۱۰۲)

- کاشکی که عبدالمطلب نزدیک من آیدی. (ص ۹۶)

۲۰) استعمال فعل آغازی به شیوه ای خاص با افزودن فعل « ایستاد» بعد از مصدری مانند:

رسیدن و زیادت، چون: رسیدن استاد (ص ۱۵۸)، زیادت استاد (ص ۱۰۰).

۲۱) کاربرد افعال کهنه و متروکی چون: خسبیدن (ص ۵۳، ۸۳)، اوکندن (ص ۳۲۹).

۲۲) تکرار یک فعل در پایان چند جمله متوالی، بر خلاف دوره های بعد که این تکرار یا به

استعمال افعال مترادف بدل گردید، و یا به حذف فعل با قرینه لفظی، نظیر:

- محمد (ص) ... آن که درویشی من بدو غنی گشت و بیماری من تندرستی گشت و رامش من

بدو بسیار گشت و همه غم از من رمیده گشت. (ص ۱۰۳)

- مهلب بیست ساله بود و اندر سپاه عبدالرحمن بود اما خویشتن دار... مردانه کاری بود. (ص ۱۱۶)

- پس رسول بدان شاد بود و امیر یعقوب را خدمت کرد و شکر کرد. (ص ۳۶۵)

۲۳) استعمال ضمیر ذوی العقول در مورد غیر ذوی العقول، چون:

- در طبع هوای او موجود است که هرگز نبود که خالی بود از علماء و فقهای بزرگ. (ص ۵۸)

- و بدان کوشک شد که او را همی بنا کردند و بر بام او شد و شراب خورد. (ص ۱۶۴)

۲۴) آوردن ضمیر متکلم وحده یا مع الغیر به جای ضمیر مفرد یا جمع غایب و بالعکس^۱:

- چون دانست خجستانی که شهر نتوانم (نتواند) گشاد... (ص ۲۳۷)

- حسین دانست و مردمان شارستان که با وی طاقت نداریم (ندارند). (ص ۳۲۱)

۱- محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، مقدمه تاریخ سیستان، ص ۳۶.

- گفت همه نعمتی ما را هست اما بایستی که امیر با جعفر را بدیدی. (ص ۳۰۲)

۲۵) کاربرد اصوات فارسی متروکی نظیر: اینت (ص ۸۵)، هین (ص ۳۵۰) و اصوات عربی، چون: بخ
بخ (صص ۸۲ و ۹۷).

۲۶) کاربرد مصدر شینی، چون: پرسش (ص ۱۰۹)، تابش (ص ۵۷) اندایش (ص ۸۸)

۲۷) استعمال کلمات عربی با یاءِ مصدری، چون: رسولی (ص ۲۲۹)، خلیفتی (صص ۲۰۰ و ۲۴۵).

۲۸) استعمال افعال در معنی کهن یا خاص، نظیر: نگاه داشتن، به معنی مراقب و مواظب

بودن (ص ۳۴۸)، باز داشتن، به معنی واگذاشتن (ص ۵۲)، باز آوردن، به معنی جستن و گرفتن

(ص ۵۳)، کردن، به معنی ساختن و بنا کردن (صص ۵۶ و ۵۷)، شدن، به معنی رفتن (ص ۹۰).

۲۹) کار برد اسم در معنی صفت، مانند: مردان مرد (صص ۶۴ و ۶۵).

فصل سوم:
فعل

فعل

فعل مهم ترین بخش گزاره است « که دلالت می کند بر کردن کاری یا روی دادن امری یا داشتن حالتی در زمان گذشته یا اکنون یا آینده.»^۱ افزون بر این تعریف، دستور نویسندگان و فرهنگ نویسندگان، تعریفهای گوناگونی از فعل ارائه داده اند. از آن جمله است:

« فعل کلمه ای است که به تنهایی یا به یاری وابسته هایی در یکی از زمانهای سه گانه بر واقع شدن امری دلالت می کند و امری است که به امر دیگر اسناد داده می شود؛ مانند « فریدون رفت» و « هوشنگ زیرک است»، که « رفت» به « فریدون» و « است» به یاری « زیرک» که مکمل آن است به هوشنگ اسناد داده شده است.»^۲

« فعل از دیدگاه ساختاری (صرفی)، کلمه ای است که انجام گرفتن کاری یا بودن و یا داشتن و یا پذیرفتن حالتی را در زمان گذشته و حال و آینده می رساند. و از دیدگاه کاربردی و نحوی، کلمه ای است که در جایگاه مسند می نشیند و یا مسند را به مسندالیه (نهاد) نسبت می دهد. مهم ترین و کلیدی ترین رکن جمله، وهسته گزاره است.»^۳

« فعل که هسته گروه فعلی است، کلمه ای است دارای ویژگیهای زمان، شخص، وجه، نمود، نشانه نفی، « ب»، « می»، « جهت.»^۴

« فعل در اصطلاح صرف و نحو آن دسته و قسمت از کلمه هاست که زمانهای سه گانه یعنی گذشته و حال و آینده در معنی آن، دخالت و تأثیر دارد؛ یعنی حدوث امری را که مقرون به یکی از زمان های سه گانه باشد بیان می کند که از جانب فاعلی انجام یافته یا انجام می گیرد و معنی و

۱- پرویز ناتل خانلری، دستور زبان فارسی، چاپ دوازدهم، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۰، ص ۱۷.

۲- خسرو فرشیدورد، دستور مفصل امروز، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۲، ص ۳۷۶.

۳- حسن احمدی گیوی، دستور تاریخی فعل، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۵۶.

۴- همانجا.

مفهوم آن از سه جزء ناگزیر است: یکی معنی مصدری که حدوث امر باشد، دیگر فاعل که امر از جانب او حادث شود، سوم نسبت میان حدث و کننده حدث (فاعل)، چون: زمستان رفت. درختان سبز سبز هستند. تابستان خواهد آمد.^۱

« فعل کلمه ای است که دلالت کند بر معنایی مستقلّ مقرون به یکی از ازمنه ماضی و حال و مستقبل.»^۲

« فعل (کنش) کلمه ای است که بر شدن یا بودن یا کاری کردن در یکی از سه زمان دلالت کند: علی روان شد. مسعود معقول است. جمشید می خواند.»^۳

از تعاریف مزبور چنین بر می آید، که فعل جریان کاری را در یکی از زمان های گذشته، حال و آینده می رساند، که از طرف گوینده به وجوه مختلف بیان می شود؛ به نحوی که گاهی با قطعیت و یقین همراه است، گاهی با شک و تردید و شرط، و گاهی نیز با امید و آرزو.

گفتار نخست: وجوه فعل

وجه فعل، که تعاریف گوناگونی از آن ارائه شده است، « به شیوه ای از استعمال فعل اطلاق می شود که به وسیله آن گوینده وضع خود را نسبت به جریان فعل بیان می کند، به عبارت دیگر طریقه ای که جریان فعل از طرف گوینده نقل می شود، بر حسب آن که از وقوع فعلی خبر بدهد، یا قصد خود را به انجام دادن، یا میل به انجام یافتن، یا شرط انجام گرفتن، یا امر به انجام دادن

۱- عبدالرحیم همایون فرخ، دستور جامع زبان فارسی، چاپ سوم، تهران، انتشارات علی اکبر علمی، ۱۳۳۷، ص ۴۷۲.

۲- علی اکبر دهخدا، لغت نامه، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، ج ۱۰، ص ۱۵۱۵۵.

۳- عبدالعظیم قریب و دیگران، دستور زبان فارسی (پنج استاد)، به کوشش: امیر اشرف الکتّابی، چاپ دوم، تهران، نشر جهان دانش، ۱۳۸۰، ص ۱۵۵.